

•  
داود فیرحی  
•

# عاشورا؛ فساد و اصلاح

تنظیم و تحقیق: علی مہجور

•

•



## فهرست مطالب

۱۱	.....	دبیاچه
۱۳	.....	پیش‌گفتار
۱۵	.....	جامعه‌شناسی سیاسی حادثه‌ عاشورا
۱۵	.....	مقدمه
۱۷	.....	خلافت و پادشاهی
۱۸	.....	روند تبدیل خلافت به پادشاهی
۲۰	.....	شرایط کوفه در سال ۴۱ هجری
۲۲	.....	رقابت‌های داخلی نیروهای اموی بر سر قدرت
۲۳	.....	راهبرد ولایت‌عهدی یزید
۲۵	.....	رهبری امام حسین (ع) و شرایط اجتماعی کوفه
۲۸	.....	نتیجه‌گیری
۳۱	.....	عاشورا و اخلاق مقاومت
۳۱	.....	مقدمه
۳۲	.....	دولت و مشروعیت
۳۳	.....	اعتدال، عدالت و ظلم

۳۴	اعتراض، مقاومت و الگوهای اجتماعی.....
۳۶	اوصیای الاهی لسان ناطق حق.....
۳۹	آرمان آزادگی در برابر حقارت ذلت.....
۴۲	آزادگی به مثابه فرمان خداوند.....
۴۴	جمع بندی.....

### تحلیل مسئله عاشورا از چشم انداز بیعت و رأی..... ۴۷

۴۷	مقدمه.....
۵۰	چیستی بیعت و انواع آن.....
۵۱	دو وظیفه اصلی نخبگان.....
۵۳	بیعت و آزادی.....
۵۴	حرمت بیعت مشروط به حرام.....
۵۷	بیعت اجباری.....
۵۹	امام حسین (ع) در مواجهه با یک پارادوکس.....

### عاشورا و مسئله بیعت..... ۶۳

۶۳	مقدمه.....
۶۴	معنای بیعت و نقش آن در تمدن اسلامی.....
۶۵	جامعه‌شناسی بیعت.....
۶۷	شخصیت یزید بن معاویه و خلافت اموی.....
۷۰	جامعه مدینه و امتناع از بیعت با یزید.....
۷۲	گفتمان امتناع از بیعت در کلام اهل بیت.....

### عاشورا و بحران خلافت..... ۷۵

۷۵	دو مقدمه کوتاه.....
۷۶	جامعه و دولت در صدر اسلام.....
۷۸	دو الگوی حکمرانی.....

## فهرست مطالب ۷

الف. الگوی اشرافی مکه.....	۷۸
ب. الگوی مشورتی یثرب.....	۷۸
خلافت و غلبه سنت مکی.....	۷۹
گسترش بحران.....	۸۰
دگرذیسی خلافت.....	۸۱
فساد سیستمیک خلافت.....	۸۳
بغض‌های فروخته.....	۸۶
منگنه ذلت و شهادت.....	۹۰
<b>عاشورای ۶۱ هجری و آستانه سرنوشت.....</b>	<b>۹۷</b>
مقدمه.....	۹۷
مروری اجمالی بر شصت سال نخست اسلام.....	۹۸
غنائم، اشرافیت و نابرابری.....	۱۰۱
تحول در نهاد مذهب.....	۱۰۴
مواجهه امام حسین (ع) با بحران.....	۱۰۸
<b>عاشورا و مفهوم اصلاح؛ بازگشت به بنیان‌گذار.....</b>	<b>۱۱۱</b>
مقدمه.....	۱۱۱
تحولات شصت ساله: از پیامبری تا سلطنت.....	۱۱۳
۱. تمرکز صحابه در شام.....	۱۱۶
۲. ایجاد سلسله‌مراتب در مرجعیت دینی.....	۱۱۸
۳. پدیده «تئوالیگاری».....	۱۲۴
الگوی بازگشت به بنیان‌گذار.....	۱۲۵
<b>عاشورا، سنت و خلافت.....</b>	<b>۱۲۹</b>
مقدمه.....	۱۲۹
دو گفتمان متضاد.....	۱۳۱

- ۱۳۳..... اهمیت سنت
- ۱۳۴..... ۱. راهبرد تضعیف مدینه
- ۱۳۵..... ۲. سنت برساخته
- ۱۳۸..... ۳. فرزند پیامبر(ص) در مواجهه با دوگانه بیعت و شهادت
- ۱۴۰..... برآیند مواجهه سنت و خلافت: شهادت امام حسین(ع)

### عاشورا و بحران سنت

- ۱۴۳..... اشاره
- ۱۴۴..... سنت پیامبر(ص) و قرارداد
- ۱۴۵..... ویژگی‌های قراردادهای پیامبر(ص)
- ۱۴۶..... صحابه و بحران سنت
- ۱۴۷..... رانت و بحران سنت
- ۱۵۰..... سنت ساختگی و انحراف از سنت نبوی
- ۱۵۳..... ابعاد و گستره بحران سنت

### مفهوم فساد و اصلاح در نهضت عاشورا

- ۱۵۷..... مقدمه
- ۱۵۹..... فساد و اصلاح در تفسیر وحی و سنت
- ۱۶۱..... اصلاح دین در بیان امام حسین(ع)
- ۱۶۴..... نکات کلیدی خطبه امام حسین در مکه
- ۱۶۷..... جریان کوفه
- ۱۶۸..... چند نکته

### هدف اصلاح در نهضت عاشورا

- ۱۷۳..... مقدمه
- ۱۷۵..... ماهیت اصلاحی نهضت عاشورا
- ۱۷۶..... موضوع و قلمرو اصلاح

فهرست مطالب ۹

۱۷۸..... فقیهان و امیران؛ کارگزاران اصلاح و فساد

۱۸۱..... دین آزاد

۱۸۴..... موقعیت و مواضع امام حسین (ع)

**عاشورا و اصلاح دین..... ۱۸۷**

۱۸۷..... مقدمه

۱۸۹..... چارچوب نظری

۱۹۲..... خطبۀ منا

۱۹۴..... جایگاه و وظیفۀ نخبگان در جامعه

۱۹۶..... نخبگان، ستمگران و اصلاح دین

۱۹۹..... چند نکته

۲۰۵..... کتابنامه

## دیباچه

اعضای «پژوهشکده اندیشه دینی معاصر» جمعی از دانش‌آموختگان حوزه هستند که اغلب برخوردار از تحصیلات عالی و مناصب دانشگاهی اند و در راستای ارتقای اندیشه‌ورزی در دین، و بازسازی اندیشه دینی و نیز هماهنگ‌سازی آن با نیازهای نوسونده، در میانه تحجر و دین‌گریزی، نواندیشی دینی را برگزیده‌اند. این پژوهشکده از اوایل دهه ۸۰ فعالیت‌های غیررسمی خود را آغاز، و در سال ۱۳۹۵ تحت عنوان «گروه پژوهشی اندیشه دینی معاصر» مجوز فعالیت را از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دریافت کرد. یک گروه علمی و پژوهشی و سه کمیته «اسلام و حقوق بشر»، «مبانی اندیشه دینی» و «دین و دولت» با عضویت اساتید و محققان نواندیش در این مرکز فعالیت دارند. پژوهشکده مؤسسه‌ای خصوصی و مستقل، بدون انتساب به هیچ ارگان رسمی و غیررسمی است. دکتر داود فیرحی عضو مؤسس و رئیس کمیته «دین و دولت» این مرکز بود.

بنابر تفاهم‌نامه‌ای که در تاریخ ۱۴۰۰/۳/۲۷ میان خانواده مرحوم دکتر فیرحی و پژوهشکده اندیشه دینی معاصر امضا شد کار گردآوری، تنظیم و نشر آثار برجای مانده از او به این پژوهشکده واگذار گردید. درس‌گفتارها و سخنرانی‌ها جمع‌آوری، پیاده‌سازی و در مجموعه‌های مرتبط، به صورت موضوعی طبقه‌بندی شد. کار تنظیم و تحقیق برخی از منابع توسط محققان آشنا با اندیشه‌های دکتر فیرحی انجام شده

است. تمرکز اصلی بر آثاری است که تاکنون یا منتشر نشده یا به صورت پراکنده و اینترنتی در اختیار مخاطبان قرار گرفته است. بر خود لازم می‌دانم از همه پژوهشگرانی که در به ثمر رسیدن این طرح همکاری داشته‌اند تشکر کنم. آقای هادی صلواتی فایل‌های صوتی را پیاده‌سازی کرد. محقق ارجمند، دکتر علی مهجور، کار تنظیم و تحقیق این کتاب را انجام داد. دکتر احمدرضا یزدانی مقدم از سوی پژوهشکده و دکتر بهنام مدی از سوی خانواده مرحوم فیرحی کار نظارت بر تنظیم این کتاب را بر عهده داشتند. دکتر رضا تاران مدیریت تنظیم و نشر مجموعه آثار برجای مانده از استاد فیرحی را بر عهده دارد. امید است انتشار این مجموعه در راستای ارتقای اندیشه‌ورزی در جامعه و موجب شادی روح مرحوم دکتر فیرحی باشد.

پژوهشکده اندیشه دینی معاصر  
مهدی پورحسین



## پیش‌گفتار

مجموعهٔ پیش‌رو، نُسخه‌های دکتر داود فی‌رحی دربارهٔ عاشورا بین سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۹ است. تحقیق مراجع و تصحیح برخی عبارات که در سخن به تسامح نقل شده بود، همچنین مستند ساختن واقعیت‌های تاریخی، مستلزم جست‌وجو در منابع تاریخی بود که حتی‌الامکان انجام شد؛ اما در برخی موارد بضاعت مزجات جست‌وجوگر و مضیق بودن زمان، دقت نظر بیشتر را ناممکن ساخت. همچنین برخی از این سخنرانی‌ها را مرحوم دکتر فی‌رحی در دوران حیات، تا حدی ویراسته و پاورقی زده بودند. پاورقی‌های ایشان که در مواردی ذکر کامل یک حدیث بود تغییری نکرد و سعی شد تا به بهانهٔ ویرایش تغییری در متن ایجاد نشود که موجب دگرگونی تفسیر یا دیدگاه خاص دکتر فی‌رحی از تاریخ شود. در پایان آرزو مندیم تا روح شریف دکتر فی‌رحی از انتشار این مجموعه شادمان و خرسند گردد.

نقشی که آن نمی‌رود از دل، نشان توست  
بسیار در دل آمد از اندیشه‌ها و رفت

علی مهجور / بهمن ۱۴۰۱

## جامعه‌شناسی سیاسی حادثه عاشورا<sup>۱</sup>

### مقدمه

در این مقدمه به «راه‌های مطالعه عاشورا» می‌پردازم. با نگاهی به‌عنوان «جامعه‌شناسی سیاسی حادثه عاشورا» پیامی در آن می‌یابیم که شاید بتوان آن را در چند جمله توضیح داد. عاشورا را می‌شود از زوایای گوناگون مطالعه کرد و این نگرانی هم نباید مانع باشد که کاربرد نظریه‌های جدید در مطالعه آن، خدای ناکرده، به قداست آن خدشه‌ای وارد آورد، چرا که کمک می‌کند درکی بیشتر از حوادث عاشورا حاصل شود.

یک راه مطالعه عاشورا این است که حوادث عاشورا را از زبان حاضران در این میدان مطالعه کنیم، یعنی آثار و ادبیاتی را که از شهدای این واقعه به‌خصوص سخنانی که از رهبر عاشورا حسین بن علی (ع) بر جای مانده مطالعه کنیم. این نوع مطالعه اصطلاحاً «مطالعه متن‌محور» نامیده می‌شود و بدین معناست که توجه چندانی به تاریخ نداریم، بلکه تمام توجه ما به متن معطوف می‌شود و می‌کوشیم که از لابه‌لای متون برجای‌مانده از عاشورا راهی به معنای آن، به چرایی و چگونگی حوادث آن بیابیم.

۱. مرکز مطالعات راهبردی خیمه، ۵ مهرماه ۱۳۸۶، ۱۵ رمضان ۱۴۲۸.

راه دیگر، یک راه کاملاً سنتی است و آن این است که حوادث عاشورا را از زبان راویان آن دنبال کنیم، یعنی کسانی که در آن جریان حضور داشتند. این راویان هم می‌توانند از طرف دشمنان باشند و هم از کسانی که به نحوی طرفداران و حامیان قافلهٔ کوچک امام حسین (ع) بودند. مثلاً می‌توانیم با استفاده از روایاتی که از اسرای عاشورا و کسانی که با این اسرا رابطه و نسبتی داشتند و از آن‌ها نیز خاطراتی نقل شده، به مطالعهٔ عاشورا بنشینیم. اما یک نوع مطالعهٔ دیگر نیز به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی پیدایی عاشورا باز می‌گردد. در واقع اینجا مطالعه نه از زاویهٔ روایت است و نه از زاویهٔ متن (سخنان بزرگان عاشورا)، بلکه به تحلیل زمینه‌های اجتماعی و سیاسی پیدایش آن باز می‌گردد.

جامعه‌شناسی بر چند گونه است که در اینجا از دو گونهٔ آن استفاده می‌کنیم:

- جامعه‌شناسی سیاسی: این نوع جامعه‌شناسی می‌کوشد یک پدیده را با توجه به روابط نیروهای سیاسی بررسی کند و برای این کار ابتدا توضیح بدهد که در یک دوره چه نیروهای سیاسی‌ای وجود داشته‌اند و این نیروها چگونه زمینه و بستر یک پدیده را شکل داده‌اند.
- جامعه‌شناسی تاریخی: این گونه جامعه‌شناسی نوعی بازگشت به تحلیل یک نقطه از تاریخ است و برای آن باید برشی در تاریخ پدید بیاوریم. از آنجا که جامعه پدیده‌ای هم‌بسته و پیوسته است، در جامعه‌شناسی معمولاً تاریخ نادیده گرفته می‌شد و زمان حال بیشتر مورد توجه بود، اما در جامعه‌شناسی تاریخی بخشی از تاریخ برجسته می‌شود.

با تکیه بر نگاهی معطوف به جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی تاریخی بحثی را هرچند کوتاه و — نمی‌دانم چقدر — مفید تقدیم می‌کنم.

در این گفتار می‌کوشم بخشی از تاریخ را برش بدهم و با توجه به آن بخش سخن بگویم. این برش تاریخی، شامل سال‌های ۴۱ تا ۶۴ هجری، یعنی ۲۴ سال از تاریخ اسلام است. علت انتخاب این برههٔ تاریخی این است که با شهادت امام علی بن ابی‌طالب (ع) در سال ۴۱ هجری، دوران خلافت خلفای راشدین به پایان رسیده و با

استعفا یا انزوای امام حسن مجتبی (ع) شاهد نوع خاصی از تحولات سیاسی در این دوره هستیم که نیاز به توضیح دارد. علت توجه به سال ۶۴ هجری نیز این است که در این سال، از لحاظ سیاسی، شکافی در دولت اموی پدید آمد و قدرت از «آل معاویه» به «بنی مروان» منتقل شد. این انتقال قدرت منجر به تغییر رژیم شد، یعنی با مرگ یا استعفای معاویه دوم و روی کار آمدن مروان بن حکم در این سال شاهد بسته شدن یک سناریوی سیاسی و آغاز سناریوی سیاسی تازه‌ای هستیم. سناریوی نخست که با خلافت معاویه در سال ۴۱ آغاز شده بود و با استعفای نوۀ او در سال ۶۴ به پایان خود می‌رسد. سعی ما بر توضیح این دوره کوتاه است. این نکته را هم یادآور می‌شوم که پدیده‌های اجتماعی را کاملاً نمی‌توان برش داد، چراکه این پدیده‌ها حالتی یکپارچه دارند و گسست کامل از وقایع پیش و پس، توضیح کامل آن‌ها را ناممکن می‌کند؛ اما برش ما خصلت آموزشی دارد، یعنی برای این که سخنان خودم را نظم بدهم چنین برشی را ارائه می‌دهم.

### خلافت و پادشاهی

سال ۴۱ هجری، در سخنان اهل سنت به «عام الجماعة» معروف است، یعنی سالی که دولت اسلامی، بعد از فروپاشی، دوباره ساخته می‌شود.<sup>۱</sup> بر اساس اعتقاد اهل سنت همچنان که در سال ۱۱ هجری و زمان خلافت ابی‌بکر، بعد از شهادت یا رحلت حضرت رسول (ص) دورانی پر از فتنه به پایان رسید و ابوبکر دولتی منسجم تأسیس کرد که با احتساب خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی بن ابی طالب (ع)، حدود ۳۰ سال دوام آورد، در سال‌های ۴۰ نیز بعد از شهادت امام علی بن ابی طالب (ع) جامعه اسلامی دچار یک فروپاشی وسیع شد. آنان معتقدند که این بار در دوران معاویه چنین وضعیتی شکل گرفته است و از همین روی آن را «عام الجماعة» نامیده‌اند. این نام، نامی اتفاقی و اجماعی نیست، بلکه نامی است که اهالی شام و دولت معاویه

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، دارالتراث، بیروت، بی تا، ص ۳۲۴.

بر این سال نهاده‌اند، اما مردم کوفه و شخصیت‌های مستقل حجاز این سال را با نام «عام السلطنه» یعنی سال پیدایش پادشاهی در جهان اسلام می‌خوانند. تفاوت خلافت با پادشاهی در چند نقطه است. نخست آن‌که در خلافت، نوعی بیعت وجود دارد که بیعت انشائی است نه بیعت تأییدی؛ درحالی‌که در سلطنت اساساً سلطه وجود دارد و قدرت با نیروی نظامی شکل می‌گیرد؛ یعنی تأسیس دولت با رضایت نیست، بلکه با کودتا یا فشار نظامی انجام می‌شود. دوم آن‌که در خلافت خلیفه از ثروت برخوردار نیست، بلکه به‌مثابهٔ دروازه‌ای برای جمع‌آوری و توزیع بیت‌المال است. امروزه در نظریه‌های سیاسی برخی دولت‌ها به «دولت‌های رانتی» معروف هستند. در این نظریه‌ها گفته می‌شود هرچه دولت پول مستقل داشته باشد، نیازی به رضایت مردم پیدا نمی‌کند. در پادشاهی‌ها نیز منافذی پیدا می‌شود که دولت ثروتمند می‌شود، اما دولت نه به معنای نظام سیاسی، بلکه حاکم و دولت‌مردانند که ثروتمند می‌شوند.

### روند تبدیل خلافت به پادشاهی

با نگاهی به ادبیات سنی، می‌بینیم که خلیفهٔ دوم، عمر، اساساً کسی بود که از شدت بدهی از دست مأمور بیت‌المال پنهان می‌گشت، یا علی بن ابی‌طالب (ع) همواره به تعبیر امروزی ساده‌زیست بود. در زمان حضرت رسول (ص) و ابی‌بکر نیز این وضعیت مشاهده می‌شود. اما در دورهٔ معاویه تحولی در زیست و ثروت حاکم پیدا شد. از آنجا که معاویه با رضایت مردم بر سر کار نیامده بود، نیاز به نیروی نظامی داشت و نیروی نظامی نیازمند پول بود که باید از جایی تأمین می‌شد. بنابراین، در دولت معاویه برای نخستین بار شاهد احیای میراث ساسانی هستیم. ساسانیان دو منبع درآمد داشتند که در خلافت راشدین هر دو منبع رسماً عمومی اعلام شده بود و مال مردم بود، اما در سال ۴۱ این دو منبع جزء اموال شخصی خلیفه شمرده شدند.

توضیح این‌که اموال اسلامی بر چند قسم و شامل زکات، خمس، جزیه و در برخی موارد کفارات و زکوات است و آن‌ها نیز حدی دارند، یعنی دولت نمی‌تواند به‌دلخواه

خود آن‌ها را مصرف کند. اما در دولت ساسانی دو منبع درآمد مهم وجود داشت که یکی از آن دو بعدها «خالصه سلطانی» نام گرفت. شاهان ساسانی زمین‌های مرغوب ایران را برای خود گرفته بودند و آن را «خالصه شاهی» می‌نامیدند. این زمین‌ها که به مردم تعلق نداشتند و متعلق مالیات عمومی نبودند بهترین زمین‌های کشور به شمار می‌رفتند و درآمدها مستقیم به خزانه سلطان می‌رفت. سلطان نیز آن‌ها را در مخارج دربار هزینه می‌کرد. بنابر این در حکومت شاهان ساسانی شاهد سه محیط هستیم: پادشاه، دربار و مردم، در حالی که در خلافت با دو محیط روبه‌رو هستیم: خلیفه و مردم. هزینه‌هایی که دربار می‌کرد باید از خالصه سلطانی تأمین می‌گردید و بخشی از دربار نیز نظامیان بودند؛ یعنی در آن زمان ارتش بخشی از دربار بود. معاویه از این الگو تبعیت کرد. لذا مقداری از درآمد از این نقطه به دست معاویه افتاد.<sup>۱</sup> او این زمین‌ها را از دست مردم گرفت و به اسم خلیفه ثبت کرد. خلیفه با این منبع درآمد دو کار انجام می‌داد: تطمیع مخالفان و حمایت موافقان. معاویه شخصیتی بسیار باتدبیر بود (تاکنون حداقل ۲۲ پایان‌نامه دکتری در دانشگاه‌های دنیا درباره شیوه مدیریت سیاسی او دیده‌ام). یکی از تدابیر وی این بود که وقتی از او پرسیدند چگونه این جماعت را حفظ کردی؟ پاسخ داد: این مردم معمولاً دو عیب دارند، گاهی عصبانی می‌شوند و من در این قبیل مواقع کار را رها می‌کنم تا هرچه دوست دارند طناب خواسته‌هایشان را بکشند؛ اما گاهی قبائل کوفه، مدینه و شام نیاز به تطمیع دارند، بنابراین منتظر می‌مانم و از این وضعیت به موقع استفاده می‌کنم.<sup>۲</sup>

معاویه با توجه به چنین امکانی می‌توانست ارتشی قوی به نام «ارتش شام» را طراحی کند که فرماندهی آن به دست «مروان حکم» بود و از طریق آن به مردم فشار بیاورد. از این‌رو، معاویه تزی داشت که آن را عالی‌ترین تز خود می‌شمرد و آن این بود

۱. یعقوبی، احمد ابن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آینی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۴۵.

۲. ر.ک: ابن عبد ربه، احمد بن محمد؛ عقد الفرید، تحقیق مفید محمد قمیحه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۸۷، ج ۱، ص ۲.

که از منبر مدینه بالا رفت و درحالی که شمشیر خود را از غلاف بیرون کشیده بود به مردم گفت: من با رضایت شما بر سر کار نیامده‌ام بلکه به یاری این شمشیر بر اریکه قدرت نشسته‌ام؛ لذا با شما معامله‌ای می‌کنم و آن این‌که به شما (مخصوصاً عرب مدینه منوره) قول می‌دهم امنیتان را حفظ و رفاهتان را تأمین کنم و از شما خواسته‌ای دارم که هرچه می‌خواهید بگویید اما دربارهٔ خلافت سخنی به زبان نیاورید. این سخن معاویه به معنای «سکوت سیاسی» و «رفاه اقتصادی» است که اکثر دولت‌های امروزی هم در جای‌جای دنیا چنین رفتار می‌کنند. بنابراین در سال ۴۱ چنین پدیده‌ای در جهان اسلام رخ می‌دهد.

### شرایط کوفه در سال ۴۱ هجری

این سال را از یک زاویهٔ دیگر هم می‌توان نگریست. سال ۴۱ سالی است که رقابت قبائل به نفع قبائل شام در حال پایان‌پذیری است. با مطالعهٔ تاریخ اسلام شاهدیم که مردم کوفه جزء قبائلی از عرب بودند که از جنگ ارتداد (سال ۱۱ هجری) به بعد به تدریج از یمن و قسمت‌های جنوب شبه‌جزیره مهاجرت و در کوفه ساکن شده بودند؛ یعنی مردم کوفه اعراب مهاجر جنوبی بودند که از ابتدا با عرب شمالی، به‌ویژه با سوری‌ها، اختلافات جدی داشتند. از این‌رو، وقتی احساس کردند که دولت ایران (امپراطوری ساسانی) در حال فروپاشی است، جنگ‌های اسلامی را آغاز کردند تا به قول خودشان یا شهید بشوند یا در زمین پهناور دنیا جایی برای سکونت خود بیابند. اما در دولت عثمان به‌مرور اتفاقی رخ داده بود که آنان را ناراضی می‌کرد و آن این بود که دولت عثمان رفته‌رفته تمام مناطق کوفه را خصوصی اعلام کرد. یعنی زمینی بود که به‌عنوان «مفتوح العنوه»، جزء اموال امام و خلیفه و از بیت‌المال به‌شمار می‌رفت و هر کس به اندازهٔ وسعش آن را آباد می‌کرد خراجش را می‌پرداخت.

عثمان شروع کرد به فروش اموال دولتی به صحابه و به‌ویژه ثروتمندان قریش مدینه و خود نیز بخشی از آن را خرید. بنابراین سواد کوفه—که قبائل کوفه امید داشتند روزی خود را از آن به دست بیاورند—به تدریج به ملک شخصی قریش،

تبدیل شد و از این پس، مهاجران کوفه به مستأجران قریش مبدل گشتند. عثمان با تکیه بر قبیلۀ بنی امیه از این خصوصی سازی حمایت سیاسی - نظامی کرد؛ یعنی نیروهای را گماشت تا هر شورشی را سرکوب و از لحاظ سیاسی نیز این منطقه را کنترل کنند. از این زمان و به خصوص از سال‌های ۳۰ (نیمه دوم خلافت عثمان) به بعد رفته رفته در کوفه میل به شورش افزایش یافت و کوفیان امید داشتند که در پس حمایت از علی (ع) بتوانند به حق خود برسند.

از اینجا خواستم تذکر بدهم که نباید گمان کنیم کوفیان شیعیانی استوار بودند و درعین حال غرضم نیز اساساً نقد تشیع کوفه هم نیست؛ اما تشیع کوفه به طور کلی سیاسی بود. آنچه در دولت عثمان رخ می داد، موجب شد در کوفه اعتراضی در قالب تشیع شکل بگیرد. تلاش کوفه برای احقاق حقوق از سال ۳۶ تا حدود ۴۰ هجری یعنی آخرین روزهای زندگی عثمان و نیز تا واپسین روزهای استعفا یا شهادت امام حسن مجتبی (ع) ادامه داشت. درعین حال، در جنگ‌های فرسایشی کوفه، مردم احساس می کردند که راه به جایی نمی برند؛ لذا جنگ‌های سه گانه حضرت علی (ع) در سال‌های ۳۴، ۳۵ و ۳۶ هجری شروع شد و طبق نقل «منقری» در وقعة صفین (که کمترین آمار است که نقل شده) حدود هفتاد هزار کشته (چهل و پنج هزار از لشکر شام و بیست و پنج هزار کشته از کوفیان و یاران و سپاه حضرت علی (ع)) به جای ماند. مردم کوفه به مرور احساس کردند که از حمایت‌ها نیز طرفی نمی بندند؛ لذا سعی کردند به لاک خود بخزند. این بخش از اتفاقات سال ۴۱ نیز به این معنا بود که کوفه شکست از شام و معاویه را پذیرفته است. از این رو کوفیان درصدد روزی بودند که آن شکست را تلافی کنند؛ یعنی مترصد مرگ معاویه، قدرتمندترین خلیفه اموی، بودند. تاکنون دو بحث را دنبال کردیم: یکی این که سال ۴۱، سال پیدایش سلطنت اسلامی است و دیگر این که این سال، سال به هم خوردن موازنه قدرت بین کوفه و شام و پذیرش شکست کوفیان است.



### رقابت‌های داخلی نیروهای اموی بر سر قدرت

فاکتور دیگری که مربوط به سال ۴۱ است و نشان می‌دهد چگونه حادثه کربلا تکوین می‌یابد، رقابت‌های داخلی نیروهای اموی است. چنان‌که گذشت بیشتر سپاهیان حضرت علی (ع) را مردم کوفه یا انصار تشکیل می‌دادند و به علت مشکلات بسیاری که مجال توضیح آن‌ها نیست تسلیم معاویه می‌شوند. اما سپاه اموی را گروهی متشکل می‌سازد که ظاهراً انسجام دارند. ثروت زمان عثمان و معاویه در اختیار آنان است و از نظر تیپ قبیله‌ای یک‌دست هستند؛ زیرا قبائل قریش عصیت قوی داشتند. آن‌ها از علی بن ابی‌طالب (ع) جدا شده بودند و بیشتر آنان با نیروهای شام، همراهی می‌کردند؛ چنان‌که چند شورایی که [پیشتر در تعیین خلیفه] تشکیل شده بود نیز نشان‌دهنده این واقعیت بود.

شامیان (قریشیان) در مقابل کوفیان (طرفداران بنی‌هاشم) یک‌دست بودند، اما در درون خود دچار اختلاف بودند. هرچند که با نگاهی به تاریخ، عثمانی‌ها، بنی‌معاویه و قریش در جنگ صفین، نسبت به سپاه علی بن ابی‌طالب (ع) انسجام بیشتری داشتند، اما اگر روزی کوفه شکست می‌خورد و امام حسن (ع) به شهادت می‌رسید، در داخل خود نیز اختلاف داشتند و سه دسته بودند؛ یعنی با نگاهی به تیپ سپاه شام، قبیله بنی‌امیه شامل چند دسته می‌شدند:

۱. یک دسته جناح یمنی و به خصوص قبیله «بنی‌کلب» بودند؛ که رهبری‌شان با «حسام بن مالک» بود کسی که در کربلا بر عمر سعد نظارت می‌کرد تا وی در جنگ مرتکب تخلف نشود. آنان طرفداران معاویه و خاندان او «بنی‌معاویه» بودند.

۲. جناحی معروف به «قیسان» که بیشتر قریشیان اهل حجاز (مدینه، مکه، و جنوب فلسطین) بودند و سرشاخه‌های قریش در مدینه به شمار می‌رفتند. آنان در پیرامون خلیفه سوم (عثمان) و خلیفه دوم (عمر بن خطاب) حضور داشتند و بزرگ‌ترین رهبران بنی‌امیه نیز از درون آنان برخاسته بودند؛ مانند «عبیدالله بن زیاد» حاکم کوفه و بصره، «حصین بن نمیر سکونی» که حضرت مسلم (ع) را تعقیب کرد و به شهادت رسانید، «روح بن زباع جذامی» که مسئول گردآوری نیرو برای جنگ با امام حسین (ع)

بود. آنان از خلافت مروان، حمایت می‌کردند و دوست داشتند بعد از معاویه او را به خلافت برسانند نه یزید را. این گروه، فرماندهان ارتش هم بودند و با توجه به این‌که در جوامع غیر دموکراتیک— که مردم صاحب رأی نیستند و یا رضایت ندارند و بیعت نمی‌کنند— ارتش همهٔ امور را در دست دارد و می‌تواند کودتا کند، ارتش شام نیز در دست این گروه بود و پولی که مروان حکم از خانهٔ عثمان به شام منتقل کرده بود در اختیار آنان قرار داشت. ایدهٔ مروان این بود که اگر ما ساکت بنشینیم، علی بن ابی‌طالب (ع) آن اموال را از ما می‌گیرد و در میان مردم تقسیم می‌کند؛ پس بهتر است که ما خود به توزیع آن اقدام کنیم تا هوادارانی برای خود گرد آوریم. بنابراین یک نیروی قوی بودند اما فقط از معاویه می‌ترسیدند.

۳. جناح عمروعاص که شخصیتی پیچیده و برجسته بود. او با ترنندهای خود سپاه علی (ع) را مستأصل می‌کرد و با ایدهٔ برنیزه کردن قرآن موجب شک در سپاه آن حضرت شد.

جالب این است که این سه نفر کسانی بودند که قصد داشتند بعد از حضرت علی (ع) به خلافت برسند و زیرک‌ترینشان معاویه بود. عمروعاص در این مورد می‌گوید: «در برابر دیدگان من است که اگر علی شکست بخورد، اولین قربانی خلافت، من هستم». سپس به پسرش که او را به‌عنوان تقسیمی خلافت به مصر فرستاده بود، نامه‌ای بسیار مهم نوشت و به او گفت: «با مردم باش نه به نفع معاویه! در برابر دیدگاه من قرار دارد که معاویه پس از من، اموال مرا تقسیم می‌کند و فقط به اندازهٔ پر ملخی برای زنده ماندن به شما واگذار می‌کند». و درست هم می‌گفت؛ یعنی در تحلیل‌ها هست که عمروعاص با توطئهٔ معاویه کشته می‌شود؛ اما جناحشان قوی بود و به همین دلیل کسانی بودند که کوشش می‌کردند پسر عمروعاص را بعد از معاویه به خلافت برسانند.

### راهبرد ولایت‌عهدی یزید

پس با نگاهی به این دوره، معاویه احساس می‌کرد که باید برای آیندهٔ خود و خاندانش چاره‌ای بیاندیشد. چاره‌جویی او در باب مسئلهٔ «ولایت‌عهدی» بود. معاویه می‌دانست اگر در زمان حیاتش ولیعهد انتخاب کند از دو خطر می‌رهد: یکی از خطر بنی‌هاشم

و مخالفانش در مدینه (مثل عبدالله زبیر) و دیگری از خطر مروان و بنی‌عاص. تحلیل معاویه این بود که اگر یزید را به خلافت برساند، خاندان مروان و عمروعاص در مقابل مخالفت احتمالی حسین بن علی (ع) و دیگران سکوت خواهند کرد و حتی به دفاع از یزید بر نخواهند خاست؛ و تحلیل او نیز درست بود. تحولات تاریخی نشان داد که وقتی امام حسین بن علی (ع) و دیگران در برابر ولایت‌عهدی یزید لب به اعتراض گشودند، خاندان مروان و عمروعاص به نوعی ممانعت کردند. لذا نخستین حاکم مدینه که مروانی بود کار را بر امام حسین (ع) سخت نگرفت و تلاشی برای ترور آن حضرت نکرد، بلکه کار را رها کرد تا تک‌تک مخالفان از مدینه به مکه بروند تا تیم بنی مروان بتواند از بنی معاویه امتیازی بگیرد. از این رو همین که امام حسین (ع)، عبدالله بن زبیر و دیگران از مدینه خارج شدند، یزید بلافاصله دست به تعویض استاندار زد چون احساس می‌کرد که اهل معامله و مماشات با مخالفان او خواهد بود.

علاوه بر سال ۴۱، سال ۵۴ (سال انتخاب یزید به ولایت‌عهدی) و سال ۶۱ (سالی که یزید به حکومت رسید) نیز هر یک اهمیت دارند. در داخل دولت معاویه دو بار کنگره‌ای برگزار شد که «کنگره الجابیه» نام داشت. «کنگره الجابیه ۱» در سال ۵۴ و «کنگره الجابیه ۲» در سال ۶۴ برگزار شد. این کنگره می‌کوشید خلافت را به گونه‌ای بین این سه دسته بنی‌امیه (بنی معاویه، بنی مروان و بنی عاص) توزیع کند. آنان در جابه‌جایی قدرت به شدت غیراخلاقی بودند تا آنجا که در منازعه قدرت می‌کوشیدند در اندرونی‌ترین مسائل خانواده‌ها نیز وارد بشوند که یکی از آن‌ها در مورد همسر یزید (مادر معاویه) و چگونگی ازدواج او با مروان حکم بود. اتفاقات این دوره را با شتاب بیشتری مرور می‌کنیم تا به یک تحلیل درست درباره این دوره برسیم.

معاویه در سال ۵۴ هجری یزید را به ولایت‌عهدی رساند و خود در سال ۶۰ از دنیا رفت. در این دوره شش‌ساله ولایت‌عهدی، معاویه طرحی در سر دارد و آن «ایجاد موازنه در دولت» است که امروزه در همه جای دنیا رعایت می‌شود. این طرح بدین گونه بود که وقتی بنی‌امیه تحت فشار آل مروان و آل عاص قرار می‌گرفتند، خودشان را به کوفه نزدیک می‌کردند و امتیازات زیادی به مردم کوفه می‌دادند. در واقع

می‌توان گفت معاویه برای غلبه بر یک فرد با دیگری مدارا می‌کرد و با او علیه اولی متحد می‌شد. او موازنه خود را در قدرت به این شکل برقرار می‌کرد. معاویه در سال ۵۴ (شش سال پیش از مرگ خود) دچار یک بیماری شد که پزشکان پیش‌بینی کردند موجب مرگ وی می‌شود؛ لذا در آن زمان وصیتی کرد که در بخشی از آن به یزید نوشت: «من تو را ولیعهد کردم و چه می‌دانی که برای این کار چه هزینه‌ای پرداختم؟ اما توصیه می‌کنم که به مردم حجاز توجه کن» یعنی هرچه می‌توانی برایشان پول بفرست «هر کس پیش تو آمد وی را احترام کن و هر کس نزد تو نیامد برایش صله بفرست تا احساس نکنند مدینه را فراموش کرده‌ای». علت این وصیت این بود که مدینه مرکز اشراف صحابه بود و بزرگان صحابه هنوز در آنجا زنده بودند؛ لذا سخن‌شان به نفع یا علیه معاویه کارساز بود.

او در جای دیگری می‌گوید: «انا معکم مؤاکلة طيبة و مشاربة جميلة»؛ من با شما هستم که نیکو بخوریم و زیبا بیاشامیم، یعنی شما از حکومت جز این نمی‌خواستید و من نیز هدف شما را تأمین می‌کنم. او این کار را که به «سوسیالیزم اموی» معروف است انجام داد. به بخش حجاز نیز رسیدگی می‌کرد. سپس در وصیت خود به یزید می‌گوید: «مردم عراق را در نظر بگیر. آنان از تو پول نمی‌خواهند، اما همیشه بهانه‌گیری خواهند کرد. پس اگر هر روز از تو خواستند امیر را عزل کنی چنین کن». چون آنان اعتراض خواهند کرد تا شورش صورت بگیرد، اما تو پیش از شورش حاکم را عزل و تنبیه کن. جالب است که می‌گوید اگر هر لحظه، هر روز و هر آنی اعتراض کردند حق را به آنان بده و امیر را جابه‌جا کن.<sup>۲</sup>

### رهبری امام حسین (ع) و شرایط اجتماعی کوفه

آنجا اضافه می‌کند: «همواره به مردم شام توجه کن!» که البته این اهمیت چندانی ندارد، اما در وصیت‌نامه جمله‌ای است که می‌گوید: «همیشه مراقب رابطه پنهانی

۱. ابن عبد ربه، همان، ج ۴، ص ۱۷۱.

۲. طبری، همان، ص ۳۲۳.

خاندان علی با کوفه باش، چون مردم کوفه منتظرند تا اگر من مُردم، باز هم به سمت خاندان علی بروند و آن‌ها را در مقابل شما قرار بدهند.» علت این امر در وصیت‌نامه نیست، اما حوادث نشان می‌دهد که بالأخره در عهدنامه معاویه با امام حسن مجتبی (ع) فرازی بود که بر اساس آن بعد از معاویه خلافت باید به آن حضرت واگذار می‌شد، اما معاویه به علت وجود رقبای داخلی خود (بنی مروان و بنی عاص) دست به انتخاب ولیعهد زده بود؛ یعنی بیشتر از ترس آنان چنین کرد تا از ترس کوفیان. بنابر این عهدنامه را زیر پا گذاشته بود. از سوی دیگر مردم کوفه در طی بیست سال حکومت او انرژی گرفته و آماده شورش بودند و بهترین و طبیعی‌ترین رهبر نیز امام حسین (ع) بود زیرا:

اولاً: مردم در کوفه با آن حضرت آشنا بودند و خود را حامیان تشیع علوی می‌دانستند. بنابراین حتی اگر امام حسین (ع) قصد قیام نداشت نیز فضای عمومی سیاسی حکم می‌کرد که امام با حاکمیت یزید مخالفت کند. راه دیگری وجود نداشت و اگر امام (ع) سکوت می‌کرد، بعد از آن معنایی جز زیر سؤال بردن چهار سال خلافت علی بن ابی طالب (ع) نداشت. تمام حوادثی که در کوفه دوره حضرت علی (ع) رخ داده بود و هفتاد هزار کشته برجا گذاشته بود و بحث در این بود که کدام‌یک از آنان شهید است و کدام‌شان اهل فتنه ... همه این‌ها با سکوت امام حسین (ع) زیر سؤال می‌رفت. این دفاع امام حسین (ع) بود که به کشته شدن آن‌ها رنگ شهادت می‌داد. معاویه در وصیت‌نامه خود در این باره می‌نویسد: «من از هیچ‌کس بیم ندارم که در کار خلافت با تو نزاع کند، جز چهار تن از قریش: حسین بن علی (ع)، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی‌بکر. اما حسین بن علی (ع) مردی است بی‌پروا که مردم عراق وی را رها نمی‌کنند تا به خروج وادارش سازند»؛ یعنی این اتفاق رخ خواهد داد حتی اگر خود امام حسین (ع) هم نخواهد. بحث در عدم رغبت امام (ع) نبود، بلکه این تحلیل آن دوره است که نشان می‌دهد سرانجام چنین چیزی رخ خواهد

۱. ابن مسکویه رازی، تجارب الأمم و تعاقب الهمم، ج ۲، به تحقیق سید حسن کسروی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۴ق، ص ۲۲.

داد. از حدود شش سال قبل از واقعه عاشورا، آن‌ها پیش‌بینی‌هایی می‌کردند که کوفه در آستانه خیزش دوم بعد از امام علی بن ابی‌طالب (ع) است تا بخت خود را دوباره بیازماید و در این خیزش هم رهبری طبیعی با حسین بن علی (ع) است.

معاویه می‌گوید: «کوفیان امام حسین (ع) را رها نمی‌کنند تا به خروج وادارش کنند. دانسته باش اگر حسین بن علی (ع) خروج کرد و تو بر او پیروز شدی، از وی درگذر؛ زیرا حسین (ع) با تو خویشی نزدیک دارد و دارای حقی بزرگ است و هم وابسته به محمد (ص) است.» او این جمله را می‌گوید اما پس از آن درباره عبدالله بن زبیر می‌گوید «به کسانی که در این خروج شرکت دارند، بیشتر از دو اختیار نده؛ یا باید بیعت کنند و یا کشته شوند.»<sup>۱</sup> این بدان معناست که خروج‌کنندگان یا رسماً و آشکارا در بین مردم باید بیعت کنند و یا باید کشته شوند. معاویه می‌خواهد این وصیت منتشر شود و به‌گونه‌ای شایع گردد که حرکت‌هایی در جامعه صورت گیرد. به همین روی است که وقتی به سال ۶۴ می‌نگریم این تز در حال شکل‌گیری است. قبل از انتشار خبر مرگ معاویه دو اقدام صورت می‌گیرد: یکی انتقال عبدالله بن زیاد به کوفه و تشکیل یک حکومت نظامی است. آنان در این زمینه کمی کند حرکت کردند، چون جاسوسان کوفه فهمیده بودند که معاویه در حال مرگ است و تعدادی از نامه‌ها افشا شده بود، اما به‌هرحال این انتقال صورت گرفت؛ و دیگری ارسال پیک شتاب‌زده به مدینه برای بیعت گرفتن از چهره‌های مهم.

علت این اقدام‌ها به‌خصوص اقدام دوم این است که حلقه ارتباطی و مواصلاتی مدینه و کوفه قطع شود و نامه‌نگاری‌ها از بین برود. این سبب می‌شد تا پیش از هر اقدامی مخالفان بالقوه و بالفعل خلافت اموی در چنگ یزید قرار بگیرند؛ غافل از این‌که چون بنی مروان به یزید کمی شک داشت و در واقع مدعی خلافت بود، سعی کرد

۱. اما الحسين بن علی فانه رجل خفيف، و أرجوان يكفیکه الله بمن قتل أباه، و خذل أخاه، و ان له رحما ماسه، و حقا عظيما، و قرايه من محمد ص، و لا أظن اهل العراق تاركيه حتى يخرجه، فان قدرت عليه فاصفح عنه، فاني لو اني صاحبه عفوت عنه، و اما ابن الزبير فانه خب صب، فإذا شخص لك فالبد له، الا ان يلتبس منك صلحا، فان فعل فاقبل، و احقن دماء قومك ما استطعت. طبری، همان، ص ۳۲۳.

مخالفان را شبانه رها کند تا از مدینه فرار کنند. منازعه‌ای در خانه استاندار مدینه ولید درمی‌گیرد و از او خواسته می‌شود امام حسین (ع) و عبدالله بن زبیر را رها نکند. وی قول می‌دهد که ضامن حسین بن علی (ع) باشد تا او را رها کنند و او بتواند با خویشانش، مشورت کند. همچنین ولید متعهد می‌شود که عبدالله زبیر را دوباره در اختیار یزیدیان قرار دهد.

امام حسین (ع) و عبدالله بن زبیر آزاد می‌شوند و وقتی که عبدالله شبانه از مدینه حرکت می‌کند، نیرویی که به سرکردگی حصین بن نمیر از شام آمده و برای ولید بن عتبّه نامه آورده بودند، پشت سر او روانه می‌شوند تا وی را دستگیر کنند. امام حسین بن علی (ع) با استفاده از این خلأ نظامی، مدینه را به قصد مکه ترک می‌گوید. به همین دلیل است که وقتی مشخص می‌شود که امام حسین بن علی (ع) و عبدالله بن زبیر به مکه رسیده‌اند، یزید، ولید بن عتبّه را از ولایت مدینه عزل می‌کند و بنی مروان احساس می‌کنند که اشتباه کرده‌اند؛ لذا تعهد می‌دهند که ارتشی از خود کوفه علیه حسین بن علی (ع) آماده سازند. زیرا اگر نیرویی از شام به کوفه می‌آمد و در آنجا با حسین بن علی (ع) می‌جنگید، عرق قبیلگی کوفه تحریک می‌شد و احتمال داشت که به حمایت از امام حسین (ع) اقدام کنند. این تزی مهم است که بتوانند نیرویی را از درون کوفه علیه خود کوفیان گرد آورند. این یکی از ایده‌های بسیار مهم واقعه عاشورا به شمار می‌رود.

### نتیجه‌گیری

آنچه گفته شد برای این بود که روشن گردد وقتی امام حسین (ع) در یکی از جملات خود می‌گوید: «لو ترک الغطا لنام» کنایه از این که اگر ما را وامی‌نهادند از شهرمان خارج نمی‌شدیم، برخی زبان به اعتراض می‌گشایند که شما چرا به کوفه می‌روید؟ یکی از کسانی که اعتراض می‌کند «عبدالله بن عباس» است (نه «عبدالله بن عباس») که به سمت خاندان اموی، گرایش یافت؛ بلکه عبدالله بن عباس که بعداً جنبش «عباسیه» را دنبال کرد. او به اباعبدالله (ع) گفت: «تو به این نامه‌های کوفه توجه نکن،

زیرا هرچقدر هم که زیاد باشند اساسی ندارند. شما به سمت کوفه حرکت نکن، بلکه به طرف ارتفاعات یمن برو که امکان تعقیب و گریز بسیار است». سپس پیشنهاد می‌کند که حضرت خاندان خود و زنان و فرزندان خویش را هم با خود همراه نسازد.<sup>۱</sup> پاسخ امام حسین (ع) به عبدالله نیز جالب و مهم است و برخی از آن‌ها عبارت‌اند از این که «آنان من را میان مرگ و بیعت قرار داده‌اند و به چیزی غیر از یکی از این دو راضی نمی‌شوند؛ آن هم نه یک بیعت پنهانی، بلکه بیعتی علنی و در بین مردم.» که می‌شود گفت اگر انجام می‌گرفت تمام دستاورد جنبش تشیع را به باد می‌داد. سپس امام فرمود: «در این صورت، حتی اگر به ارتفاعات یمن نیز پناه ببرم، ما را راحت نخواهند گذاشت و در آنجا در سکوت غربت کوهستان می‌میرم.» درحالی‌که آن حضرت در کوفه، در ملاء عام و حضور مردم، خطبه می‌خواند و این اهمیت بسیاری دارد، چرا که حداکثر ارتباط رسانه‌ای را طبق تحلیل آن زمان در کوفه داشت.

همچنین امام فرمود: «من فرزندانم را در مدینه رها نمی‌کنم، چون آنان را به اسارت می‌گیرند تا من تسلیم شوم.»<sup>۲</sup> با اصرار دیگران است که امام حسین (ع) مسلم (ع) را به کوفه می‌فرستد؛ یعنی حضرت تصمیم می‌گیرد که از مکه خارج شود و به سمت کوفه برود. اما بسیاری از مردم با ایشان مخالفت و عدم حرکت را پیشنهاد می‌کنند. عبدالله بن عباس از امام حسین (ع) می‌خواهد حداقل ابتدا یک نفر را روانه کوفه سازد تا پس از سنجش زمینه حرکت کند. ظاهراً حسین بن علی (ع) تصمیم گرفته — و می‌توان گفت که برای آن حضرت تصمیم گرفته شده — راه دیگری ندارد؛ زیرا شهری دیگر از ایشان دعوت نکرده بودند. مکه در معرض حمله نظامی بود و ارتفاعات یمن را هم خود حضرت ترجیح نمی‌دهد. آنگاه که قصد حرکت دارد می‌داند که هر آن ممکن است کشته شود. اشعار معروف ایشان که می‌گوید: «این کاروان حرکت می‌کند و مرگ هم سایه به سایه در پی آن می‌آید» در تاریخ ثبت شده است. این بدان

۱. طبری، همان، ص ۳۸۳.

۲. ر.ک: ابن طاووس، علی بن موسی، المهلوف علی قتلی الطفوف، تحقیق فارس تبریزیان، دارلاسوه، قم، ۱۴۱۷ ق، ص ۱۴۲.



معناست که امام مرگ را همانند فاصله شیء اصلی با سایه خود به کاروان نزدیک می‌بیند. آنگاه حضرت (ع) حتی منتظر خبر مسلم (ع) نیز نمی‌ماند و حرکت می‌کند. این نشان می‌دهد که روانه کردن مسلم، چندان راهی به جایی نمی‌برد؛ به‌ویژه با اخبار ضدونقیضی که از کوفه می‌رسید.

با نگاهی به آنچه گفته شد نیاز نیست که انسان معصوم باشد تا پیش‌بینی کند که چه اتفاقی در شرف وقوع است، بلکه حتی یک انسان عادی هم می‌تواند بفهمد و همه نیز از آن آگاهی داشتند. مثلاً عبدالله بن عباس، عبدالله زبیر و دیگران به این پیش‌بینی رسیده بودند؛ چراکه عبدالله بن زبیر در ابتدا به امام حسین (ع) پیشنهاد داد که به کوفه نرود، اما بعداً کوفه را پیشنهاد کرد و حضرت نیز وقتی که عبدالله زبیر بیرون رفت، به ابن عباس فرمود: او در ابتدا به سود ما سخن می‌گفت اما بعداً احساس کرد که حضور ما در مکه به زیان اوست. او می‌داند که در کوفه چه می‌گذرد. پیش از آن که حسین بن علی (ع) قصد سفر داشته باشد، از شرایط کوفه اطلاع دارد. حتی وقتی که خبر شهادت مسلم بن عقیل (ع) هم به دست حسین (ع) می‌رسد، باز آن حضرت به حرکت خود به سمت کوفه ادامه می‌دهد و حتی وقتی در برابر «حر» قرار می‌گیرد دست از حرکت برنمی‌دارد. این یعنی گاهی جنبش‌های اجتماعی در سرنوشتی قرار می‌گیرند که رهبران چاره‌ای جز طی طریق ندارند و اگر از آن منصرف شوند، کل سرمایه اجتماعی آن جنبش را به هدر می‌دهند.